

تحقیق و تصحیح انتقادی رساله

نُکَت المنطق

اثر ابن سینا

سید حسین موسویان^۱

چکیده

رساله نُکَت المنطق یکی از آثار منطقی کوتاه و نکته‌دار ابن سینا است که تاکنون به چاپ نرسیده و تنها در حدود نیمی از آن - که بی غلط هم نیست - در حاشیه کتاب شرح الهدایة الأئیریة نوشته ملاصدرا به صورت چاپ سنگی منتشر شده است. تصحیح تحقیقی این رساله بر پایه سه نسخه موجود در کتابخانه‌های استانبول، یک نسخه از کتابخانه مجلس سنا و نیمه یادشده در چاپ سنگی انجام گرفته است.

برخی از ویژگی‌های این رساله در سنجش با دیگر آثار مهم منطقی شیخ بدین قرار است: اولویت و تقدّم بخشیدن به مباحث «تصدیقات» بر مباحث «تصوّرات»؛ دسته‌بندی جامع احکام قوای چهارگانه آدمی در عین ایجاز؛ تعریف متفاوت برای «قضیه» و دسته‌بندی قضایا از آغاز به سه دسته «حملی»، «متصل» و «منفصل»، بدون کاربرد واژه «شرطی»؛ و مختص دانستن قضایای «شخصی» به قضایای حملی.

کلیدواژه‌ها: ابن‌سینا، منطق، تصوّر، تصدیق، حکم، قضیه، قیاس.

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

از ابن‌سینا (۴۲۸ - ۳۷۰ ه.ق.) فیلسوف و دانشمند پرآوازه ایران و جهان، نوشته‌های ارزشمند فراوانی در حوزه‌های گوناگون دانش و فلسفه زمانه خویش، به صورت کتاب یا رساله و مفصل یا مختصر، برجای مانده است که شماری از آنها هنوز به چاپ نرسیده است؛ و بسیاری از آنها که به چاپ رسیده‌اند ویژگی‌های یک اثر و متن تصحیح‌شده براساس ضوابط علمی و فنی را ندارند.

رساله نکت المنطق^۱ یکی از آثار ابن‌سینا است که تاکنون به چاپ نرسیده و تنها در حدود نیمی از آن - که بی‌غلط هم نیست - در حاشیه کتاب شرح الهدایه^۲ الأثریه نوشته صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) به صورت چاپ سنگی منتشر شده

است.^۲

براساس گزارش جورج شحاته قنواتی^۳ و فهرست دکتر یحیی مهدوی^۴، از این اثر تنها سه نسخه در کتابخانه‌های استانبول وجود دارد: دو نسخه در کتابخانه ایاصوفیه و یک نسخه در کتابخانه نورعثمانیه؛^۵ اما نگارنده، نسخه چهارمی را نیز در کتابخانه مجلس سنا یافته است. تصحیح رساله نکت المنطق بر پایه این چهار نسخه (با کوتاه‌نوشت‌های «صوا»، «صوا»، «صو»، «نو» و «مج») و نسخه چاپ سنگی (با کوتاه‌نوشت «چ») — به شرحی که در پی می‌آید — صورت پذیرفته است.

شناسنامه نسخه‌های خطی

۱. صوا: دفتر چهاردهم در مجموعه شماره ۴۸۴۹ (۵۴ پ - ۵۷ پ) از کتابخانه ایاصوفیه (استانبول). تاریخ کتابت این مجموعه بنا به نوشته دکتر یحیی مهدوی سال ۶۹۷ قمری است.^۶ این نسخه در قطع وزیری و با خط نسخ ۲۱ سطری نوشته شده است.

آغاز: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله حق حمده، وصلاته علی نبیه محمد وآله أجمعين. اعلم أن المعرفة بالأشياء علی وجهين...».
پایان: «... وذلك ما أردنا أن نقرر. انقضت الفصول الموجزة، وهي تعرف بالنكت. تمت رسالة النكت في المنطق للرئيس أبي علي».

۲. صوا: دفتر شانزدهم در مجموعه شماره ۴۸۲۹ (۵۷ پ - ۵۸ پ) از کتابخانه ایاصوفیه (استانبول). تاریخ کتابت این نسخه معلوم نیست. قطع نسخه رحلی و با خط نسخ در ۳۵ سطر نوشته شده است.

آغاز: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله حق حمده، وصلاته على نبيه محمد وآله أجمعين. اعلم أن المعرفة بالأشياء على وجهين ...».

پایان: «... وذلك ما أردنا أن نقرر. انقضت الفصول الموجزة، وهي تعرف بالنكت. تمت.».

۳. نو: دفتر یکصد و شانزدهم در مجموعه شماره ۴۸۹۴ (۵۴۰ پ - ۴۲ ر) از کتابخانه نورعثمانیه (استانبول). تاریخ کتابت این نسخه نامعلوم است. قطع نسخه رحلی و با خط نسخ در ۳۷ سطر نوشته شده است.

آغاز: «نکت في المنطق للشيخ الرئيس أبي علي بن سينا. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله حق حمده، وصلاته على نبيه محمد وآله أجمعين. اعلم أن المعرفة بالأشياء على وجهين ...».

پایان: «... وذلك ما أردنا أن نقرر. انقضت الفصول الموجزة، وهي تعرف بالنكت. تمت رسالة النكت في المنطق للرئيس أبي علي.».

۴. میج: این نسخه در مجموعه شماره ۷۱۲ (۱۴۱ پ - ۱۴۴ پ) از کتابخانه مجلس سنا (تهران) وجود دارد که در ۱۷ سطر در قطع رقعی و با خط نسخ نوشته شده است.

آغاز: «بسم الله الرحمن الرحيم. قال الشيخ الرئيس أبو علي رحمه الله: المعرفة بالأشياء على وجهين ...».

پایان: «... وذلك ما أردنا أن نقرر. والله المستعان وعليه التكلان والحمد لله وحده العزيز.».

ویژگی‌های نسخه‌های خطی

با توجه به اینکه تاریخ کتابت نسخه «صو ۱» اواخر قرن هفتم است و نیز با نظر به شیوه کتابت خط نسخ آن، می‌توان این نسخه را کهن‌ترین نسخه در میان چهار نسخه یاد شده دانست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که نسخه «مج» جدیدترین نسخه باشد و داشتن عنوان «فصل» در آغاز هر مطلب نیز گواه بر آن است؛ اما در نسخه «صو ۱» نشانه «○» بین مطالب گذارده شده است که حکایت از قدمت آن دارد.

شواهدی چند وجود دارد که کاتبان دو نسخه «صو ۲» و «نو» بی‌واسطه از نسخه «صو ۱» رونویسی کرده باشند؛ گذشته از آنکه قطع رحلی این دو نسخه و شیوه کتابت آن دو، تأخر آنها را به خوبی نشان می‌دهد. برای تأیید رونویسی «صو ۲» و «نو» از «صو ۱»، به چند نمونه اشاره می‌کنم که برخی از این نمونه‌ها مواضع ضعف این سه نسخه را نیز آشکار می‌سازد:

الف. در چند مورد، واژه‌ها و عبارت‌هایی در «صو ۱» افتاده و نانوشته است که این کاستی‌ها عیناً در «صو ۲» و «نو» دیده می‌شود؛ مثلاً: (افتادگی‌ها بین دو قلاب نهاده شده است).

— کلا قسمی المعرفة قد یكون حاصلًا لنا بفكرةٍ ونظر، [ویسمی «معرفة ثانیة»؛ وقد

یكون حاصلًا لنا لا بفكرةٍ ونظر،] ویسمی «معرفة أولیة».

— القوى الحاكمة [في الإنسان] أربع:

— ... فإنَّ أحكام القوة [المتوهمة] فیها كاذبة لا محالة

- ... لما كان الوهم لا يصدق بجسم [واحد] في مكانين
- ... كقولك: «الإنسان [حيوان]»، فقد حكم بأن الإنسان هو الحيوان.
- ... أو يكون المشترك فيه موضوعاً فيهما جميعاً، ويسمى «الشكل الثالث»؛ ولا ينتج إلا

ب. در میان ثبت‌های یکسان فراوان در سه نسخه یاد شده، اغلاط همسانی دیده می‌شود که احتمال رونویسی «صو۲» و «نو» را از «صو۱» تقویت می‌کند؛ مانند: (اغلاط با حروف کم‌رنگ نشان‌داده شده و ضبط درست از نسخه «مج» بین دو قلاب آمده است).

- ... وأن نسلك من تلك المقدّمة [المتقدّمة] إلى هذا المتأخّر
- ... وإلى [وأي] المعلومات تناسب المجهولات [أي المجهولات]
- ... والقوة التعارفيّة وتسمّى «العقل البدني [المدني]»
- ... فإنّ أحكامها الأمور المشهورة والمجهولة [والمحمودة] التي تأدّبت بها
- ... وبعضها صدقاً يحتاج إلى صحّة [حجّة] برهانية
- ... كقولنا: ... «وإنما [دائماً] إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون فرداً»
- ... كقولنا: ... «ليس البتّة إذا كانت الشمس طالعة فالنهار [فالليل] موجود»
- ... فيلزمه التالي [الباقي] أو نقيض التالي [الباقي]
- ... وهو فصل، ورسم [وربما] يميّز بفصول كثيرة.
- وللتعريف [والتعريف] بالكائن للشيء من عوارضه وخواصّه وهو [هو] أنقص من الحدّ

— ... حتّی لا تكون من المزیّف بمرتبط [المزیقة، ثمّ تنتظر إلى] القول الموصل
منها إلى المطلوب

ج. دست کم با نگاه به دو مورد در «صو ۱» می‌توان دریافت که نحوه
کتابت، کاتب نسخه «صو ۲» را در خوانش و نگارش به اشتباه افکنده است:
۱- در پایان یک سطر در «صو ۱» واژه «معناه» قرار گرفته که ضمّه روی «ه»
کمی بزرگتر از معمول و بالاتر نوشته شده است؛ کاتب «صو ۲» این ضمّه را «و»
(واو) انگاشته و پس از واژه «اللفظ» (در پایان سطر بالا) افزوده است که آشکارا
نادرست است.

۲- در موردی دیگر، واژه «معلومة» در «صو ۱» به گونه‌ای نوشته شده است
که با اندکی بی‌دقتی، می‌شود آن را «معلومات» انگاشت و نگاشت؛ کاری که کاتب
«صو ۲» کرده است.

از سوی دیگر، این دو اشتباه در «نو» دیده نمی‌شود و از این رو، نمی‌توان
یکی از دو نسخه «صو ۲» و «نو» را رونوشتی از دیگری دانست؛ بلکه با نظر به
نمونه‌هایی که در بندهای «الف» و «ب» بدانها اشاره شد، چنین می‌نماید که هر
یک از این دو نسخه، رونوشتی جداگانه از نسخه «صو ۱» باشند.

شیوه تصحیح

با توجه به ویژگی‌های نسخه‌های خطّی چهارگانه، هیچ‌کدام از آنها را
نمی‌توان به‌عنوان نسخه «اساس مطلق» برگزید؛ چه از یک سو، دو نسخه «صو ۲» و
«نو» که متأخر از نسخه «صو ۱» و رونوشتی از آن می‌نمایند، نه تنها در صحّت و

دقت هیچ امتیازی بر آن ندارند بلکه در کاستی‌ها و نادرستی‌ها با آن همتابند؛ و از سوی دیگر، نسخه «مج» با اینکه صحیح‌ترین و دقیق‌ترین است و مطالب آن با عنوان «فصل» آغاز شده است، به نظر می‌رسد که این امتیاز خود را از کاتبی آشنای فن در دوران متأخر برگرفته باشد.

چاپ سنگی این اثر نیز، گذشته از نیمه‌تمام بودن و بی‌غلط نبودن، امتیازاتی که در صحت و دقت دارد بیش از امتیازات نسخه «مج» نیست.

از این رو، مصحح در تصحیح این اثر از «شیوه بینابین»^۷ بهره جسته است؛ بدین سان که نسخه «صو۱» را به اعتبار قدمت آن، اساس نسبی قرار داده، هر جا که ضبط آن نادرست یا مرجوح می‌نمود و یا افتادگی داشت، با استفاده از نسخه «مج» — و در مواردی مشترک با چاپ سنگی — آن را اصلاح یا تکمیل کرده است. امید است که با بهره‌گیری از این شیوه، متنی از این اثر در دسترس علاقمندان قرار گیرد که نزدیک‌ترین متن به نوشته ابن سینا بنماید؛ هر چند ممکن است با توجه به اندک بودن شمار نسخه‌ها و با وجود تلاش مصحح در حد توان، مشکلاتی از متن برجای مانده و در انتظار رهنمود اهل فن باشد.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نگاهی به نُکَت المنطق

چنانکه از نام این رساله کوتاه — یعنی «نُکَت المنطق» — پیداست، ابن سینا در این نوشته بر آن نبوده است تا اثری جامع در علم منطق یا حتی چکیده‌ای شامل همه مباحث منطقی پدید آورد. نمی‌دانیم که ابن سینا این رساله را برای مخاطب خاصی یا به درخواست کسی نوشته است تا بتوانیم مقصود وی را از

نحوه پردازش فصل‌های آن و تأکید ویژه بر برخی مطالب دریابیم. به هرسان، این رساله با آغازهای کوتاه در تقسیم «معرفت» به «تصدیق» و «تصور»، در هشت فصل ترتیب یافته است:

در فصل یکم و دوم، پس از بیان این نکته که هر یک از تصدیق و تصور به دو گونه «پسین» (ثانوی و نظری) و «پیشین» (اولی و بدیهی) تقسیم می‌شود، به تعریف و فایده علم منطق بر این پایه می‌پردازد.

در فصل سوم و در یک سطر اشاره می‌کند که ادامه مباحث این رساله، ابتدا به بیان «مبادی تصدیق» و سپس به بیان «مبادی تصور» اختصاص یافته است و سرانجام با یک نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

در فصل چهارم که بلندترین فصل رساله حاضر است، با نظر در تصدیقات از منظر مواد، به بررسی گوناگونی احکام قوای چهارگانه آدمی می‌پردازد. قوای چهارگانه عبارت‌اند از: قوه حساسه، قوه متوهمه، قوه تعارفیه یا عقل مدنی، و قوه نظریه یا عقل هیولانی. ابن سینا می‌خواهد با این بررسی نشان دهد که از میان احکام گوناگون این قوا، کدام دسته را با چه شرایطی می‌توان به‌عنوان مبادی تصدیقی پذیرفت که هیچ‌گونه شک و تردیدی در صدق و راستی آنها روا نباشد تا شایسته نام «معرفت پیشین (اولی و بدیهی)» باشند. از این‌رو، مطالبی که در این فصل مطرح شده است کاملاً غیرصوری است و اصطلاحاً به حوزه «منطق مادی» مربوط می‌شود.

مباحث فصل‌های پنجم و ششم کاملاً صوری است و مربوط به تصدیقات. در فصل پنجم، پس از تعریف «قضیه» به «آن چیزی که بدان گرویده (تصدیق)

شود» و تقسیم آن به سه گونه «حملی»، «اتصالی» و «انفصالی»، انواع هر یک از آن سه را از جهت کمّ (کلیّت و جزئیّت) و کیف (ایجاب و سلب) با آوردن مثال برمی‌شمرد. در پایان این فصل، با توضیحی درباره قضاای مهمل و قضاای مخصوص (شخصی)، اشاره می‌کند که قضاای مخصوص (شخصی) فقط در حملیات معنا می‌یابد.

در فصل ششم، دسته‌بندیِ صوری «قیاس» به «اقترانی» و «استثنایی» مطرح و اشکال و شرایط نتیجه‌مندبودن آنها بیان شده است. ابن سینا قیاس اقرتانی را دارای سه شکل می‌داند؛ وی در اینجا از شکل چهارم که برخی از منطقیان متقدم و متأخر افزوده‌اند، اساساً نامی نمی‌برد. بیان ابن سینا در توضیح قیاس استثنایی بسیار کوتاه و چکیده است و خالی از پیچیدگی نیست.

فصل هفتم به بیان «مبادی تصور» اختصاص دارد که در کمال ایجاز، به صفات ذاتی و عرضی و اقسام هر یک، یعنی «جنس»، «فصل»، «عرضی عام» و «عرضی خاص»، اشاره می‌کند و براساس آن، به کوتاهی از دو گونه تعریف حدی و رسمی نام می‌برد.

در فصل هشتم و پایانی نیز که فصلی کوتاه است، به عنوان نتیجه‌گیری، معیاری برای سنجش ارزش معلومات نظری (پسین)، چه تصدیقی چه تصویری، به دست می‌دهد. معیار این است که با توجه به مطالب فصل‌های گذشته، ارزش دانش نظری بسته به ارزش دو پایه مادی و صوری آن است: تصدیقات پسین و تصورات پسین، آن‌گاه منطقاً معتبر و ارزشمند هستند که از دانسته‌های پیشینی برآیند که ماده و صورت آنها از شرایط درخور میزان عقلی برخوردار باشند.

نکته‌های نُکَت المنطق

از نام این رساله برمی‌آید که باید حاوی «نکته‌ها» یا «سخنانی تازه و دقیق» باشد. البته تازگی یا دقت، امری نسبی است و با نظر به موقعیت گوینده و مخاطب سنجیده می‌شود. اگر می‌دانستیم که ابن سینا نکت المنطق را به چه منظوری یا برای چه کسی نوشته است، نشان دادن نکته‌های آن آسان‌تر بود. به هرسان، چند نکته در این رساله به نظر می‌رسد که شاید تا اندازه‌ای امتیاز آن را از دیگر آثار منطقی ابن سینا نشان دهد:

۱. برخلاف دیگر آثار منطقی ابن سینا، در این رساله، هم مباحث مربوط به «تصدیق» پیش از مباحث مربوط به «تصور» آمده است، و هم در مقدمه آن و در مقام تقسیم معروف «معرفت» به «تصدیق» و «تصور» و تعریف هر یک، این تقدم دیده می‌شود. این نکته را می‌توان حاکی از اولویت مباحث «تصدیقات» در منطق و مقصود اصلی بودن آن دانست.

۲. در فصل چهارم این رساله، دسته‌بندی حکم‌های قوای چهارگانه آدمی در عین ایجاز، از نوعی جمعیت و جامعیت برخوردار است که بدین گونه در مواضع مشابه آثار دیگر ابن سینا دیده نمی‌شود.^۸

۳. دسته‌بندی قضایا نیز در این رساله به گونه‌ای متفاوت صورت گرفته است: در برابر شیوه رایج در منطق سنتی که «قضیه» را ابتدا به «حملی» و «شرطی» و سپس «شرطی» را به متصل و «منفصل» تقسیم می‌کنند، در این جا (فصل پنجم) ابن سینا «قضیه» را با تعریفی ویژه (الشیء المصدق به یسمى «قضیه») از آغاز به سه دسته «حملی»، «متصل» و «منفصل» تقسیم کرده، به تعریف هر یک می‌پردازد.

بدین سان، وی قضیه مفصل را به عنوان قسمی از قضیه شرطی برنمی شمرد؛ و حتی اصطلاح «شرطی» را در مورد قضیه متصل نیز به کار نمی برد.

۴. در پایان فصل پنجم این رساله، ابن سینا پس از برشمردن انواع قضایا با مثال‌ها، تصریح می کند که قضایای شخصی (مخصوص) ویژه قضایای حملی است؛ مانند اینکه می گوئیم: «زید نویسنده است». این نکته بدان معناست که شخصی بودن در قضایای شرطی، چه اتصالی چه انفصالی، معنا ندارد؛^۹ برخلاف آنچه در آثار منطقیان بعدی چون فخرالدین رازی (م. ۶۰۶ ق.)، خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۲ ق.)، نجم‌الدین کاتبی (م. ۶۷۵ ق.) و قطب‌الدین رازی (م. ۷۶۶ ق.) دیده می شود که شخصی بودن شرطیات را در اختصاص یافتن حکم اتصال یا انفصال به وقت یا حالت معینی می دانستند، مانند آنکه بگویند: «امروز اگر زید برود، بدهکار خود را می بیند» و «اکنون ساعت چهار است یا پنج».^{۱۰}



پی‌نوشت‌ها:

۱. عنوان «نکت المنطق» در چند نسخه خطی از رساله معروف به سرگذشت و در شمار مصنفات ابن سینا آمده است؛ از جمله در مجموعه‌های کتابخانه‌های استانبول: شماره‌های ۴۸۴۹ ایاصوفیه، ۳۴۴۷ و ۱۴۵۸ احمد ثالث و ۴۸۹۴ نورعثمانیه، که کهن‌ترین آنها مجموعه شماره ۴۸۴۹ ایاصوفیه است و یک نسخه از نکت المنطق نیز در آن وجود دارد. خود ابن سینا نیز در فصل سوم این رساله، تعبیر «نکت المنطق» را به کار می‌برد: «ونحتم عند ذلك نکت المنطق».
- اما در مؤلفات ابن سینا (تألیف جورج شحاته قنوتی) و فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا (تألیف دکتر یحیی مهدوی) از این اثر با نام «النکت فی المنطق» یاد شده است؛ این عنوان را کاتبان دو نسخه خطی (۴۸۴۹ ایاصوفیه و ۴۸۹۴ نورعثمانیه) در پایان نسخه نوشته‌اند: «تمت رساله النکت فی المنطق للرئیس...».
- در انتهای این رساله و در سه نسخه ۴۸۲۹ ایاصوفیه، ۴۸۴۹ ایاصوفیه و ۴۸۹۴ نورعثمانیه، جمله‌ای آمده که نشان‌دهنده نام دیگری — یعنی «الفصول الموجزة» — برای این رساله است: «انقضت الفصول الموجزة؛ و هي تعرف ب'النکت'». اما احتمال می‌رود که این جمله از کاتبان باشد نه از ابن سینا؛ هر چند عبارت افزوده پس از آن در نسخه‌های ۴۸۴۹ ایاصوفیه و ۴۸۹۴ نورعثمانیه، یعنی: «تمت رساله النکت فی المنطق للرئیس ابي علي»، این احتمال را می‌افزاید که جمله پیش از این عبارت، نوشته ابن سینا باشد.
۲. نک: صدرالدین الشیرازی، شرح الهدایة الأثریة (حاشیه)، چاپ سنگی، ص ۳۲۹ - ۳۲۷.
۳. نک: جورج شحاته قنوتی، مؤلفات ابن سینا، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۵۰ م، ص ۱۱۶.
۴. نک: یحیی مهدوی، فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش، ص ۲۵۰.
۵. هم‌اکنون همه نسخه‌های خطی کتابخانه ایاصوفیه با CDها و میکروفیلم‌های آنها و CDها و میکروفیلم‌های نسخه‌های کتابخانه نورعثمانیه، در کتابخانه سلیمانیه استانبول نگهداری می‌شوند.

۶. نک: یحیی مهدوی، همان، ص ۹۶ (در زیر تصویر صفحه‌ای از این مجموعه). در پایان رساله «حیی بن یقظان» (پشت برگه ۸۶ مجموعه) چنین نوشته شده است: «قوبل ثانیاً فی سبع [و] تسعین و ستمائة». بنابراین، شاید که تاریخ کتابت این مجموعه یا برخی از رساله‌های آن به پیش از تاریخ مقابله یاد شده برسد.
۷. برای آگاهی از شیوه‌های گوناگون تصحیح نسخه‌های خطی، نک: نجیب مایل هروی، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۴۰ - ۴۳۴.
۸. برای نمونه مقایسه کنید با: ابن سینا، الشفاء، المنطق، البرهان، تصدیر و مراجعة الدكتور إبراهيم مدكور، القاهرة، المطبعة الأميرية، ۱۳۷۵ ق، ص ۶۷ - ۶۳؛ همو، النجاة من العرق في بحر الضلالات، با ویرایش و دیباچه محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۲۳ - ۱۱۳.
۹. در آثار مهم دیگر ابن سینا، مانند نجات، اشارات و دانشنامه علائی، نیز اساساً سخنی از قضایای شرطی شخصی به میان نیامده است. آری، در منطق شفاء و در فصل چهارم از مقاله پنجم کتاب قیاس با عنوان «فی شرح معانی الکلیّة الجزئیّة والمهملة والشخصیّة فی الشرطیات»، تنها با اشاره به اشتباه کسانی که قضیه شرطی شخصی را قضیه‌ای دانسته‌اند که مقدم یا تالی آن شخصی باشد، بی آنکه نظر صریحی درباره قضایای شرطی شخصی بدهد از آن گذر کرده است. (نک: الشفاء، المنطق، القیاس، راجعه و قدم له الدكتور إبراهيم مدكور، الهيئة العامة لشئون المطابع الأميرية، ۱۳۸۳ ق، ص ۲۶۳).
۱۰. نک: فخرالدین الرازی، منطق الملخص، تقدیم، تحقیق و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۲۳؛ نصیرالدین الطوسی، منطق التجرید، با شرح جمال‌الدین الحلّی (المجوهر النضید)، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۶؛ نجم‌الدین الکاظمی، الرسالة الشمسیة فی القواعد المنطقیة، با شرح قطب‌الدین الرازی (تحریر القواعد المنطقیة)، قم، منشورات الرضی - زاهدی، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۱۷ - ۱۱۵.



منابع:

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الإشارات والتنبيهات*، مع الشرح للمحقق نصيرالدين الطوسيّ وشرح الشرح للعلامة قطب الدين الرازيّ، بی جا، دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۳ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *رساله منطق دانشنامه علائی*، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر محمد معین و سید محمد مشکوة، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱ ش.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفاء، المنطق، البرهان*، تصدیر ومراجعة الدكتور إبراهيم مدكور، القاهرة، المطبعة الأميرية، ۱۳۷۵ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفاء، المنطق، القياس*، راجعه وقدم له الدكتور إبراهيم مدكور، الهيئة العامة لشئون المطابع الأميرية، ۱۳۸۳ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *النجاة من الغرق في بحر الضلالات*، با ویرایش و دیباچه محمدتقی دانش پزوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش.
- الرازيّ، فخرالدين، *منطق المخلص*، تقديم، تحقيق و تعليق احد فرامرز قراملکی و آدينه اصغری نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۱ ش.
- الشيرازيّ، صدرالدين، *شرح الهداية الأئمرية* (حاشیه)، چاپ سنگی، بی جا، بی نا، بی تا.
- الطوسيّ، نصيرالدين، *منطق التجريد*، با شرح جمال الدين الحلّيّ (المجوهر النضيد)، قم، انتشارات بيدار، ۱۳۶۳ ش.
- قنوتیّ، جورج شحاته، *مؤلفات ابن سینا*، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۵۰ م، ص ۱۱۶.
- الکاتبیّ، نجم الدين، *الرسالة الشمسية في القواعد المنطقية*، با شرح قطب الدين الرازيّ (تحرير القواعد المنطقية)، قم، منشورات الرضيّ - زاهدی، ۱۳۶۳ ش.
- مایل هروی، نجیب، *تاریخ نسخه پردازی و تصحیح انتقادی نسخه های خطی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- مهدوی، یحیی، *فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش.



[نُكْتُ الْمَنْطِقِ]^١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله حقَّ حمده وصلاته على نبيه محمدٍ وآله أجمعين^٢

اعلم أن^٣ المعرفة بالأشياء على وجهين: [١] «تصديق»، وهو اعتقاد ما^٤ يُصدَّقُ به^٥ أو^٦ يُكذَّبُ به على وجه التصديق به^٧، أعني اعتقاد النفس إثباتَ حكمٍ أو نفيه؛ و[٢] «تصوّر»، وهو حصول معنى اللفظ^٩ في النفس. وكلّ

شروشه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

^١ نو: نکت في المنطق للشيخ الرئيس أبي علي بن سينا.
^٢ مج، ج: - الحمد ... أجمعين / مج: + قال الشيخ الرئيس أبو علي رحمه الله / ج: + قال الرئيس القديس قدس سره النفيس.
^٣ مج، ج: - اعلم أن.
^٤ صو^١، صو^٢، نو: بما.
^٥ ج: - به.
^٦ صو^١، صو^٢، نو: و.
^٧ ج: - به.
^٨ ج: - و.
^٩ صو^٢: + و / ج: الشيء..

مُصَدِّقٌ بِهِ مُتَّصِرٌ؛ فَإِنَّ^١ مَا لَمْ يَحْصُلْ مَعْنَاهُ فِي النَّفْسِ، لَمْ يُمْكِنَ^٢ اعْتِقَادُهُ مَثْبُتًا أَوْ مَنْفِيًّا.

وَلَيْسَ كُلُّ مُتَّصِرٍ مُصَدِّقًا^٣ بِهِ؛ لِأَنَّ الْمَكْذَبَ^٤ بِهِ أَيْضًا مُتَّصِرٌ^٥. وَالشَّيْءُ الَّذِي لَا يَصَدِّقُ^٦ بِهِ وَلَا يَكْذِبُ^٧ بِهِ^٨ مُتَّصِرٌ.

فصل^٩ [١]

١٠ كَلَّا قَسَمِي الْمَعْرِفَةَ قَدْ يَكُونُ حَاصِلًا لَنَا^{١١} بِفِكْرَةٍ^{١٢} وَنَظَرٍ، وَيَسْمَى «مَعْرِفَةً ثَانِيَةً»؛ وَقَدْ يَكُونُ حَاصِلًا لَنَا^{١٣} لَا بِفِكْرَةٍ^{١٤} وَنَظَرٍ^{١٥}، وَيَسْمَى «مَعْرِفَةً أُولَى^{١٦}». مِثَالُ الْأَوَّلِ^{١٧} تَصْدِيقُنَا بِأَنَّ^{١٨} «الْعَالَمَ لَهُ مَوْجِدٌ»، وَتَصَوُّرُنَا مَعْنَى قَوْلِنَا «النَّفْسُ»

^١ ج: فَإِنَّهُ.

^٢ صو١، صو٢، نو: ج: لَمْ يَكُنْ.

^٣ صو١، صو٢، نو: يَصَدِّقُ / ج: مُصَدِّقٌ.

^٤ صو١، صو٢، نو: الْكُذْبُ.

^٥ ج: مُتَّصِرٌ أَيْضًا.

^٦ ج: لَا يَكْذِبُ.

^٧ ج: وَلَا يَصَدِّقُ.

^٨ صو١، صو٢، نو: ج: - بِهِ.

^٩ صو١، صو٢، نو: ج: - فَصْلٌ.

^{١٠} ج: + وَ.

^{١١} ج: - لَنَا.

^{١٢} مَج: بِفِكْرٍ.

^{١٣} ج: - لَنَا.

^{١٤} مَج: بِفِكْرٍ.

^{١٥} صو١، صو٢، نو: - وَيَسْمَى مَعْرِفَةً ثَانِيَةً ... وَنَظَرٍ.

^{١٦} صو١، صو٢، نو: أُولَى.

^{١٧} ج: الثَّانِيَةَ.

^{١٨} مَج: أَنْ.

مثلاً^١؛ مثال الثاني^٢ تصديقنا بأن^٣ «الكلّ أعظم من الجزء» وتصورنا معنى «الوجود».

فصل ٤ [٢]

المعروف بـ «المعرفة الثانية» يكون أولاً مجهولاً لنا ثم نكتسب معرفته؛ وإنما نكتسب^٥ معرفته بأن تكون عندنا معلومات متقدّمة معلومة^٦ بذاتها، وأن نسلك^٧ من تلك^٨ المتقدّمة^٩ إلى هذا^{١٠} المتأخّر سلوكاً موصلاً إليه. وعلم المنطق هو العلم^{١١} الذي يفيدنا ويعرفنا كيف ينبغي أن تكون المعلومات الأولى حتى يتوصّل بها إلي المجهولات، وأي^{١٢} المعلومات تناسب^{١٣} أي^{١٤} المجهولات، وكم هي^{١٥}؛ و^{١٦} يفيدنا ويعرفنا^{١٧} كيف السلوك من المعلومات

^١ چ: - مثلاً + و.

^٢ چ: الأولى.

^٣ مچ: أن.

^٤ صو ١، صو ٢، نو، چ: - فصل.

^٥ چ: يكتسب.

^٦ صو ٢: معلومات.

^٧ چ: يسلك.

^٨ چ: هذا.

^٩ صو ١، صو ٢، نو: المقدّمة / چ: المتقدّم.

^{١٠} چ: - هذا.

^{١١} مچ: - العلم.

^{١٢} صو ١، صو ٢، نو: و إلي / چ: فإلي.

^{١٣} چ: يناسب.

^{١٤} صو ١، صو ٢، نو: - أي / چ: إلي.

^{١٥} چ: - وكم هي + و كيف.

^{١٦} صو ٢، چ: - و.

^{١٧} صو ١، صو ٢، نو: - ويعرفنا / چ: + و.

الأولى إلى الثانية؛ ويعرفنا في كلا^١ القسمين أيّه^٢ الحقيقي^٣ وأيّه^٤ المموّه^٥ المشبّه^٦.

فصل^٧ [٣]

لنبداً ببيان مبادئ^٨ التصديق، ثمّ بمبادئ التصوّر؛ ونختم^٩ عند ذلك «نكت^{١٠} المنطق».

فصل^{١١} [٤]

القوى الحاكمة في الإنسان^{١٢} أربع: الحساسة^{١٣}، والمتوهّمة، والقوّة التعارفيّة^{١٤} وتسمّى «العقل المدني^{١٥}»، والقوّة النظرية وتسمّى «العقل الهبولاني^{١٦}».

^١ صو ١، نو: كلي / صو ٢: كلّ.

^٢ ج: أنّه.

^٣ ج: الحقيقي.

^٤ ج: وأيّه.

^٥ ج: - المموّه.

^٦ مج: الشبيه.

^٧ صو ١، صو ٢، نو: ج: - فصل.

^٨ صو ١، صو ٢، نو: هذا.

^٩ صو ١، صو ٢، نو: ثمّ نختم / ج: فنختم.

^{١٠} ج: نكتة.

^{١١} صو ١، صو ٢، نو: ج: - فصل.

^{١٢} صو ١، صو ٢، نو: - في الإنسان.

^{١٣} ج: الحسيّات.

^{١٤} ج: - التعارفيّة.

^{١٥} صو ١، صو ٢، نو: البدينيّ.

^{١٦} صو ١، صو ٢، نو: الهبولي.

فأ «القوة الحساسة» حكمها صحيح لا محالة ما لم تعرض^٢ [له] عوارض معقولة؛ وحكمها على الحاضرات، لا غير. فالمحسوسات^٣ إحدى المعلومات الأوليّة الحقيقيّة.

وأما «القوة المتوهمة»، فمن شأنها أن تحكم في كل شيء؛ ولكن لا تحكم البتّة^٤ إلا على ما يجعل^٥ الشيء به داخلاً في المحسوسات، لا غير. فلذلك لا تصدّق^٦ بما لا يمكن أن يشار إليه «أين هو؟»، وبالجملة لا يمكنها أن تعرف^٧ ذاتها أو تتصوّر^٨ها إلا بأن تغيّر^٩ وجودها إلى صورة محسوسة. و^{١٠} لما كان الأمر على هذا، فإنّ الأمور التي هي أعمّ من المحسوسات أو ليست محسوسة بوجه من الوجوه فإنّ أحكام القوة المتوهمة^{١١} فيها كاذبة لا محالة؛ إذ لا تصدّق بها ولا تتصوّر^{١٢}ها إلا على نحو محسوس. فإنّ،^{١٣} المعرفة الأوليّة التي^{١٤} تلقّيها^{١٥} في النفس بديهة الوهم في أمور يصحّ بالعقل^{١٦}

^١ ج: و.

^٢ مج: لم يعرض.

^٣ صو ١، صو ٢، نو: والمحسوسات.

^٤ صو ١، صو ٢، نو: - البتّة.

^٥ مج: تجعل.

^٦ صو ١، نو، ج: يصدّق.

^٧ ج: يعرف.

^٨ ج: يتصوّر^٨ها.

^٩ ج: يغيّر.

^{١٠} صو ١، صو ٢، نو: - و.

^{١١} صو ١، صو ٢، نو: - المتوهمة.

^{١٢} ج: إذ لا يصدّق به ويتصوّر^{١٢}ها.

^{١٣} ج: فإنّ (ل: فإن).

^{١٤} ج: - التي.

^{١٥} مج: يلقيه / صو ٢: يلقيها / ج: لمتفتتة.

^{١٦} ج: في أمورهم بالفعل.

وجودها و [لا] تكون^١ من المحسوسات التي لا تكون^٢ مكذبة – إذ كانت
يوجب لها النحو المحسوس –^٣ فينبغي أن لا نقول^٤ فيها^٥ على البديهة، ولكن
على القياس. وأمّا أحكام الوهم^٦ البديهية في المحسوسات، فصحيحة^٧؛ لأنّ
الوهم آلة العقل إلى المحسوسات. ولهذا^٨ لما كان الوهم لا يصدّق بجسم
واحد^٩ في مكانين^{١٠} ولا يتوهمه^{١١}، تبعه العقل فيه. فبان إذن أي^{١٢} بداية^{١٣}
الوهم مزيفة^{١٤} وأيّها مقبولة^{١٥}.

وأمّا «القوة التعارفية»، فإنّ أحكامها الأمور^{١٦} المشهورة و^{١٧} المحمودة^{١٨}
التي تأدبت^{١٩} بها^{٢٠} ولم تزل [تسمعها]^{٢١} مذ خلقت^{٢٢}. ولو توهم الإنسان نفسه

^١ صو ١، صو ٢، نو: ويكون / مج: ويكون ليس / ج: وليس.

^٢ مج: – التي لا تكون + مزيفة.

^٣ ج: – التي لا تكون ... المحسوس.

^٤ مج: لا يقول / صو ١، صو ٢، نو: لا نقول / ج: لا يعود.

^٥ صو ١، صو ٢، نو: منها.

^٦ ج: الأحكام الوهمية.

^٧ صو ١، صو ٢، نو: فصحيح.

^٨ صو ١، صو ٢، نو: وهذا.

^٩ صو ١، صو ٢، نو: – واحد.

^{١٠} ج: المكان.

^{١١} ج: ولا يتوهم.

^{١٢} مج، ج: أن.

^{١٣} مج: – بداية / ج: بديهة.

^{١٤} مج: بذاته ليس مزيفاً.

^{١٥} مج: و أنه مقبول / ج: و أنها مقبولة.

^{١٦} صو ١، نو: + الأمور [مكرر].

^{١٧} ج: – و.

^{١٨} صو ١، صو ٢، نو: والمجهولة / ج: + و.

^{١٩} ج: قادييت.

^{٢٠} مج، ج: به.

^{٢١} صو ١، صو ٢، نو: ولم يزل يسمعه / ج: ولم يزل يسمعه / مج: ولم تزل تسمعه.

^{٢٢} صو ١، صو ٢، نو: منذ خلقه / ج: منذ خلقت.

أنه خلق أول الأمر عاقلاً^١ ولم يعاشر ولم يحاور^٢ وتَشَكَّك^٣ نفسه فيها^٤ وطلب فيها اللّم^٥، كان له ذلك؛ مثال ذلك: «العدل جميل^٦» و«الظلم قبيح» و«الكذب فاحش» وما^٧ أشبه ذلك. وهذه الأحكام التعارفية تبلغ^٨ من الإنسان مبلغاً يمنعه عن التشكك^٩ فيها^{١٠} وتقوم فيه^{١١} مقام العقائد الضرورية وإن لم تكن^{١٢} كذلك؛ بل كان بعضها كذباً وبعضها صدقاً يحتاج^{١٣} إلى حجة^{١٤} برهانية ليقع به^{١٥} التصديق اليقيني. وأحكام هذه البديهة تسمى «الذائعات»^{١٦} و«المشهورات».

وأما «العقل النظري»، فأحكامه هي الحجج الأوليّة؛ وهي التي لا يمكن للإنسان^{١٧} أن يشكّ فيها بوجه من الوجوه. لأنه لا يتبع^{١٨} فيها موجب^{١٩} الوهم

^١ ج: + فهما [فهما].

^٢ صو ١، صو ٢، نو: لم يحاور.

^٣ صو ١، صو ٢، نو، ج: شكك.

^٤ ج: - فيها

^٥ صو ١، صو ٢، نو: الشك / ج: - اللّم.

^٦ ج: حسن.

^٧ صو ٢: وأما.

^٨ مج: بلغ / ج: يبلغ.

^٩ مج: التشكك.

^{١٠} مج، صو ١، صو ٢، نو: فيه.

^{١١} صو ١، صو ٢، نو: - فيه / ج: ويقوم فيها.

^{١٢} ج: فإن لم يكن.

^{١٣} صو ١، نو: يحتاج / صو ٢: تحتاج.

^{١٤} صو ١، صو ٢، نو: صحّة.

^{١٥} صو ١، صو ٢، نو: بها.

^{١٦} ج: الرابعات.

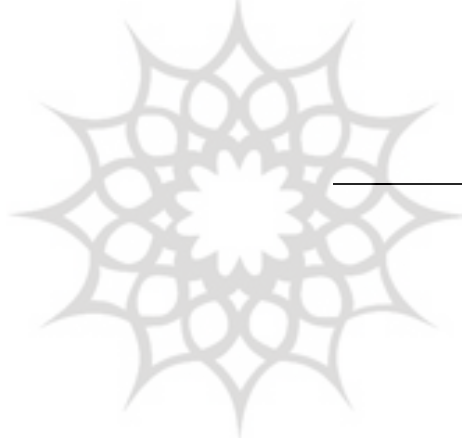
^{١٧} ج: - للإنسان.

^{١٨} ج: لا يقع.

^{١٩} ج: من حيث.

في غير المحسوسات؛ فإنّ تلك^١ لا يعترى^٢ للنفس^٣ فيها شكّ البتّة وإن كانت كاذبة على ما قلنا. وبداية^٤ العقل النظريّ هي البداية^٥ الحقيقيّة؛ مثل قولنا: «الموجود إمّا أن يكون قديماً أو محدثاً» وقولنا: «الكلّ أعظم من الجزء» وقولنا: «ما^٦ لم يكن فكان، فله^٧ سبب» وما شابه^٨ ذلك.

فقد اتّضحت إذن أقسام الأمور التي^٩ يحكم بها^{١٠} بالبدئية وأنّ أيّها^{١١} حقيقيّة^{١٢} وأيّها^{١٣} مزيفة، فلنسمّ^{١٤} ما لم يُزيّف^{١٥} «أوليّات»^{١٦} بالحقيقة. وليكن^{١٧} الأصل فيها ارتفاع الشكّ منها^{١٨} لا^{١٩} على سبيل الوهم، مع رفع العادات



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ^١ ج: ذلك.
^٢ ج: لا تعترى.
^٣ مج، ج: النفس.
^٤ مج: وبداية / ج: وبدئية.
^٥ مج: البداية / ج: البدئية.
^٦ مج: كلّ ما / ج: كلّما.
^٧ ج: له.
^٨ ج: شأنه.
^٩ ج: - الأمور التي + إلي ما.
^{١٠} ج: فيها.
^{١١} ج: - وأنّ أيّها + وأنّها.
^{١٢} صو ١، صو ٢، نو: حقيقة.
^{١٣} ج: وأنّها.
^{١٤} ج: فليسّم.
^{١٥} مج: لم نزيّفه / ج: لم تر لفظ.
^{١٦} ج: ولذات ما.
^{١٧} صو ١، صو ٢، نو، ج: لكن.
^{١٨} مج، ج: فيها.
^{١٩} ج: إلّا.

والمعاشرات وحسبان الإنسان نفسه أنه تخلص^١ إلى العالم ساعة^٢ فخطر^٣ ذلك الحكم بباله^٤ وتعرض^٥ للتشكيك^٥ فيه فلم يتهياً^٦.

فصل^٧ [٥]

الشيء المصدق به يسمى «قضية»؛ وهي إما «حملية» وإما «متصلة» وإما «منفصلة».

ف «الحملية» ما يقال فيها إن جزأها الأول هو جزؤها^٩ الثاني أو ليس؛ كقولك: «الإنسان حيوان^{١٠}»، فقد حكم بأن^{١١} الإنسان هو الحيوان. و«المتصلة» هي التي حكم فيها بأن جزأها الأول يلزمه^{١٢} جزؤها الثاني أو لا يلزمه؛ كقولنا: «إن كانت الشمس طالعة، كان نهار^{١٣}» أو^{١٤} «ليس إن كانت الشمس طالعة، يكون نهار^{١٥}».

^١ صو ١، صو ٢، نو، ج: بخلص.

^٢ مج: ساعته.

^٣ صو ١، صو ٢، نو: ويخطر/ج: في ظن.

^٤ ج: بناله.

^٥ صو ١، صو ٢، نو، ج: ويعرض التشكيك.

^٦ ج: ينيها + والسلام [پایان متن در چاپ سنگی].

^٧ صو ١، صو ٢، نو، ج: - فصل.

^٨ مج: والحملية.

^٩ مج: جزؤه.

^{١٠} صو ١، صو ٢، نو: - حيوان.

^{١١} صو ١، صو ٢، نو: أن.

^{١٢} صو ١، صو ٢، نو: يلزمها.

^{١٣} صو ١، صو ٢، نو: نهاراً.

^{١٤} صو ١، نو: و.

^{١٥} صو ١، صو ٢، نو: نهاراً.

و«المنفصلة» هي التي حكم فيها^١ بأنّ جزأها الأول يعانده الجزء الثاني أو لا يعانده^٢؛ كقولك^٣: «إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون فرداً» أو «ليس إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون^٤ بياضاً».

وكلّ ذلك – أعني الحلمي والمتصل والمنفصل – إمّا كليّ موجب، كقولنا: «كلّ إنسان حيوان»، «كلّما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود»، «دائماً إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون فرداً»؛ وإمّا كليّ سالب، كقولنا: «لا واحد من الناس بحجر^٥»، «ليس البتّة إذا كانت الشمس طالعة فالليل موجود^٦»، «ليس البتّة إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون بياضاً».

وإمّا جزئيّ موجب، وهو حيث يقال: «بعض» أو «قد يكون»؛ وإمّا جزئيّ سالب، وهو حيث يقال: «ليس بعض» أو «ليس كلّ» و«ليس كلّما» أو «قد لا يكون».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^١ مج: - فيها.

^٢ مج: لم يعانده.

^٣ مج: كقولنا.

^٤ صو ٢، مج: - هذا العدد.

^٥ صو ٢: - زوجاً وإمّا أن يكون.

^٦ صو ١، صو ٢، نو: وإنما.

^٧ صو ١: بحيّ / صو ٢، نو: حيّ.

^٨ صو ١، صو ٢، نو: فالنهار.

^٩ صو ١، صو ٢، نو: - و.

^{١٠} صو ١، صو ٢، نو: أو.

وإما^١ مهمل موجب، وهو الذي^٢ لا يبيّن فيه^٣ «كلّ» و«بعض» و«دوام» و«لادوام» في إيجابه؛ أو مهمل سالب.

أو مخصوص موجب، وذلك في الحملات فقط، كقولنا: «زيد كاتب»؛ أو [مخصوص] سالب، كقولنا: «زيد ليس بكاتب».

فصل^٤ [٦]

«القياس» يكون اقترانياً ويكون استثنائياً. ولنبدأ بالاقترانيّ: «الاقترانيّ»^٥ هو أن تشترك مقدمتان – أعني قضيتين – في حدّ – أعني جزءاً من الأجزاء المذكورة – ، وتفرقان في حدّين. فمن هذا الاقتران ما ينتج، وهو ما^٦ يكون جاعلاً من الحدّين^٧ قضيةً. مثاله: إذا قلنا: «كلّ جسم مؤلّف» و«كلّ مؤلّف^٨ محدث» وصحاً^٩، لزم^{١٠} «كلّ جسم محدث»؛ ف «المؤلّف» مشترك فيه^{١١}، و«الجسم» و«المحدث» مفترقان قد اجتمعا قضيةً هي المطلوب. ف «الجسم»^{١٢} صار فيها موضوعاً – أعني الجزء الأوّل – ويسمّى مثله «الحدّ الأصغر»،

^١ صو ١، صو ٢، نو: أو.

^٢ صو ١، صو ٢، نو: أن.

^٣ صو ١، صو ٢، نو: – فيه.

^٤ صو ١، صو ٢، نو: – فصل.

^٥ صو ١، صو ٢، نو: – الاقترانيّ.

^٦ مج: أن.

^٧ مج: الجزأين المختلفين.

^٨ صو ٢: – وكلّ مؤلّف.

^٩ صو ٢: وصحاً.

^{١٠} صو ١، صو ٢، نو: + أن.

^{١١} صو ١، صو ٢، نو: – فيه.

^{١٢} مج: والجسم.

و«المحدث» صار محمولاً - أعني الجزء الثاني - ويسمى مثله «الحدّ الأكبر»؛ وكلّ واحد منهما في قضية على حدة.

و لا يخلو الاقتران من أن [١] يكون الحدّ المشترك فيه موضوعاً في إحدى المقدمتين محمولاً في الأخرى^١، ويسمى «الشكل الأول»؛ ولا ينتج إلا أن تكون الصغرى موجبة والكبرى كلبية، ولا ينتج جزئية ولا سالبة ما لم تكن في القضيتين جزئية أو سالبة. أو [٢] يكون المشترك فيه محمولاً في القضيتين، ويسمى «الشكل الثاني»^٢؛ ولا ينتج إلا سالبة وإلا أن تكون الكبرى كلبية وإحدهما موجبة والأخرى سالبة. أو [٣] يكون المشترك فيه موضوعاً فيهما جميعاً، ويسمى «الشكل الثالث»^٣؛ ولا ينتج إلا جزئية وإلا أن تكون الصغرى موجبة وفي^٤ القضيتين كلبية.

فإذا علم هذا^٥، نتجت^٦ النتائج وأعدادها حينئذ. ويتبين^٧ من هذا أنه لا تنتج سالتان، ولا جزئيتان، ولا صغرى سالبة كبراهها جزئية. والنتيجة تتبع أحسن المقدمتين.

وأما «الاستثناء»، فهو أن يقال: «المقدم» أو «التالي» من المتصل أو المنفصل، أو «نقيض المقدم» أو [نقيض] التالي؛ فيلزمه الباقي أو نقيض

^١ صو ١، صو ٢، نو: الآخر.

^٢ صو ١، صو ٢، نو: الأول.

^٣ صو ١، صو ٢، نو: - ويسمى الشكل الثالث.

^٤ مج: - في.

^٥ مج: - هذا.

^٦ مج: امتحنت.

^٧ مج: تبين.

الباقى^١. وأعني بـ «النقيض»^٢ السلب والإيجاب المتقابلين بالحقيقة؛ وهو أن يكون معنى أجزاء القضيتين واحداً^٣، وأحدهما كليّ والآخر^٤ جزئيّ، وأحدهما سالب والآخر موجب.

فأمّا «المتصل»، فلا ينتج منه إلاّ استثناء^٥ عين المقدم لعين^٦ التالي، أو نقيض التالي لنقيض المقدم. وأمّا «المنفصل»، فإذا^٧ استثنى فيه عين جزء، أوجب نقيض البواقى^٨؛ وإن استثنى فيه نقيض واحدة، أوجب البواقى؛ حتّى ينتهي إليّ الواحد. فإن كان فيها سالب، فالاستثناء بالنقيض لا غير.

فصل^٩ [٧]

مبادئ التصوّر: «الاسم»^{١٠}، ثمّ «المثال»، ثمّ «الوصف» و«النعته». والنوع منها «ذاتية»؛ وهي إمّا أعمّ من الشيء وهو جنسه، وإمّا ما يميّزه عن شركائه في الأعمّ وهو فصل، وربما^{١١} يميّز بفصول كثيرة. مثال الجنس: «الحيوان» للإنسان^{١٢}؛ مثال الفصل: «الناطق» للإنسان. و«الحدّ

^١ صو ١، صو ٢، نو: فيلزمه التالي أو نقيض التالي.

^٢ مع: + بالنقيض [مكرر].

^٣ صو ١، صو ٢، نو: واحدة.

^٤ مع: والآ.

^٥ صو ١، صو ٢، نو: فلا ينتج من الاستثناء.

^٦ صو ١، صو ٢، نو: بعين.

^٧ مع: فإن.

^٨ روشن است كه اين قاعده مربوط به آن قیاس انفصالی است كه قضیه منفصله آن «حقیقه» باشد.

^٩ صو ١، صو ٢، نو: - فصل.

^{١٠} صو ١، صو ٢، نو: + وهو جنسه.

^{١١} صو ١، صو ٢، نو: ورسم.

^{١٢} صو ١، صو ٢، نو: مثال الجنس للإنسان الحيوان.

الحقيقيّ» هو أن يورد جنس الشيء القريب ثمّ يردف بجميع فصوله؛ وبعده الذي يردف بفصل واحد أو فصلين وترك بعض الفصول.
ومنها «عرضيّة»؛ وهي إمّا عامّة أكثر من نوع الشيء – أعني تكون له ولغيره – ، وإمّا خاصّة تكون^١ له لا غير. مثال الأوّل قولنا: «الإنسان^٢ أبيض»؛ مثال الثاني قولنا: «الإنسان^٣ ضحّاك». والتعريف^٤ بالكائن للشيء من عوارضه وخواصّه هو^٥ أنقص من الحدّ، ويسمّى «الرسم». و«الذاتيات» هي^٦ ما يُقوّم بها^٧ الشيء، فلا يصحّ أن يُعقل الشيء دونها. و«العرضيّة» ما لم تكن كذلك، وإن كانت لازمة لا تفارق.

فصل^٨ [٨]

إذا أردت امتحان المصدّق، فانظر إليّ المقدمات التي ابتدئ^٩ منها إليه، وتحضرها^{١٠} بالمعنى – دون اللفظ – من أيّ البداية المذكورة هي^{١١} حتّى

^١ صو ١، صو ٢، نو: – تكون.

^٢ مج: للإنسان.

^٣ صو ١، صو ٢، نو: – الإنسان.

^٤ صو ١، صو ٢، نو: وللتعريف.

^٥ صو ١، صو ٢، نو: وهو.

^٦ صو ١، صو ٢، نو: هو.

^٧ صو ١، صو ٢، نو: يتقوّم به.

^٨ صو ١، صو ٢، نو: – فصل.

^٩ مج: ابتدأت.

^{١٠} صو ١، صو ٢، نو: وفحص.

^{١١} صو ١، صو ٢، نو: – هي.

لا تكون من المزيّفة^١؛ ثمّ تنتظر إلى^٢ القول الموصل منها إلى المطلوب: هل هو على الشرط المقول في الاقترانان والاستننات؟

وإذا أردت التصوّر، فانظر إلى الأمور الموقعة للتصوّر، وهي النعوت والأوصاف؛ واحصرها^٣ بالمعنى — دون اللفظ — وانظر: هل هي موجودة للشيء، وهل هي ذاتية؟

فإذا عملت^٤ هذا، فقد^٥ وزنت المعلومات المستفادة بالوزن العقليّ. وذلك ما أردنا أن نقرّر^٦.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^١ صو١، صو٢، نو: المزيّف.

^٢ صو١، صو٢، نو: — ثمّ تنتظر إلى + بمرتبط.

^٣ صو١، صو٢، نو: واحصرها.

^٤ مج، صو١، نو: علمت [در «صو١» می شود این واژه را «عملت» هم خوانند].

^٥ صو١، صو٢، نو: تكون.

^٦ مج: + والله المستعان وعليه التكلان والحمد لله وحده العزيز / صو١، نو: + انقضت «الفصول الموجزة»، وهي تعرف بـ «النكت». تمت رسالة النكت في المنطق للرئيس أبي عليّ (نو: + بن سينا) / صو٢: + انقضت «الفصول الموجزة»، وهي تعرف بـ «النكت». تمت.